

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۲۸ جولای ۲۰۱۵

دری - فارسی - تاجکی

(قسمت دوم)

در قسمت اول به جواب سؤال اول وپندار محترم ما، جناب ع. حلیم حکیمی پرداخته و از طریق تحلیل گرامری ثابت ساختم که زبانهای دری و فارسی و تاجکی، زبانهای مختلف و متفاوت از هم نی، بلکه عین زبان میباشند، در سه لهجه که در وطن ما به نام اصلی خود - "دری" - و در دو کشور همسایه، متأثر از ملحوظات ناسیونالستی، "فارسی" و "تاجکی" نامیده میشود. دانشمندان ایران اما این نکته را قبول ندارند و "فارسی" یا "فارسی دری" را ادامه "فارسی میانه" (پهلوی) و "فارسی میانه" را ادامه "فارسی باستان" قلمداد کرده اند. چنین تقسیمبندی، که هیئت کاپی و تقلید محض و صد درصد از نامگذاربهای زبانهای فرنگی را دارد، مورد قبول زبانشناسان افغانستان نیست. و ازین نکته که بگذریم:

قسمت اول که بر تحلیل دستوری زبان استناد دارد، شاید نزد بسا کسان این ذهنیت را خلق کرده باشد، که مگر عوام الناس ما - که اکثریت مطلق نفوس ما را ساخته و بالاکنتر بیسواد هستند - از گرامر و دستور و صرف و نحو زبان چیزی میدانند، که سخن گفتن خود را مطابق به آن عیار بسازند؟؟؟

بدین منظور لازم می افتد، تا از گرامر یا دستور زبان و یا صرف و نحو تعریفی قابل فهم و درخور هضم همه، پیش کشیده شود:

گرامر چیست؟؟؟:

"گرامر" grammar کلمه انگریزی ست، که از اصل یونانی برخاسته و در اصل یونانی خود در معنای "هنر خواندن و نوشتن" آمده است؛ در المانی "گرامماتیک" Grammatik گویند. گرامر در زبان دری/فارسی متجددان "دستور زبان" و در عربی "صرف و نحو" نامیده شده است، ولی قبلاً آن را هم در افغانستان و هم در ایران، همیشه "صرف و نحو" مینامیدند و همین حالا هم که "دستور زبان" سر زبانها افتاده است، آن را بازهم به دو شاخه "صرف" و "نحو" تقسیم میکنند.

طوری که در قسمت اول گفته شد، "صرف" از ساختمان "کلمات" و "نحو" از ساختمان "جملات" حدیث میراند.

تعاریف متعارف، "گرامر" را مجموعه قواعدی آورده اند که "درست گفتن" و "درست نوشتن" را می آموزانند. این نوع تعاریفات هم این ذهنیت را خلق میکند، که گویا "گرامر" از خارج بر زبان تحمیل گردیده است؛ مانند قوانین اجتماعی که از طرف قانونگذاران وضع شده و در و بر جامعه تطبیق میگردند. اینست، که باید تعریف دیگری برای گرامر بیابیم، تا گرامر را از زبان جدا نکند و آن را خارج از زبان نداند!!!
نظر به دریافتهای خود، میکوشم گرامر را تعریف کنم:

«گرامر هر زبان، فارمولبندی فشرده ساختمان لفظی همان زبان است، که به وسیله آن طبیعت زبان را کشف میکنیم. گرامر شیره و شربت ساخت زبان است، که در قالب مقوله های معین گنجانیده شده است»

از همین سبب وقتی کسی زبان بیگانه ای را بیاموزد، راه دیگری ندارد، مگر این که قواعد ساختمانهای زبان مورد نظر را از طریق صرف و نحو آن یاد بگیرد!!!
- همان قسمی که دانشمند علوم طبیعی قوانین حاکم بر طبیعت را کشف میکند، دستورنویس هم قوانین داخلی و حاکم بر زبان را کشف و فارمولبندی میکند.

- همان قسمی که قوانین طبیعی بیگانه از طبیعت نیستند، قواعد گرامری هم از خود ساختمان زبان برخاسته اند و هرگز بیگانه از زبان نیستند.

- قوانین حاکم بر طبیعت در ذات طبیعت نهفته اند، که طبیعت مطابق به آن به هستی خود ادامه میدهد. قوانین طبیعی با طبیعت عجین میباشند و طبیعت نمیتواند، از آنها عاری و مستقل بماند، خواه از طرف بشر کشف گردند، و یا نگردند. یعنی چه؟؟؟

یعنی؛ پیش از آن که علمی به نام "علوم طبیعی" و دانشمندانی به نام "دانشمندان علوم طبیعی" عرض وجود کرده و به کشف اسرار و قوانین درونی و حاکم بر طبیعت موفق گردند، این قوانین وجود داشتند!!! علمای علوم طبیعی تا کنون توانسته اند، فقط بر پاره ای ناچیز ازین قوانین دست یابند، ولی تلاش انسان دانشپژوه و کنجاو برای کشف قوانین نامکشوف همیشه دوام دارد و دوام خواهد داشت.

- همان قسمی که قوانین طبیعی ساخته نمیشوند، بلکه در ذات طبیعت نهفته و موجود میباشند، سیستم و نظام ساختمانهای زبان هم در طبیعت هر زبان موجود میباشد، و کسی آنها را از خارج بر زبان تحمیل کرده نمیتواند. وظیفه گرامر یا دستور زبان کشف اسرار ذاتی و درونی زبان و وظیفه گرامرنویس هم در قالب فارمول انداختن همین اسرار و قوانین ساختمانهای زبان است!!!

- همان قسمی که عملیه ای خلاف قوانین طبیعی امکانپذیر نیست و همیشه به ناکامی می انجامد، ساختمانهای خلاف مزاج و طبیعت زبان هم، هرگز از "میزان الحرارة زبان" گذشته نمیتوانند و این "میزان الحرارة" چیز دیگری نیست، غیر از مزاج اهل زبان و زبان توده های مردم. ادباء و فضلاء و شعراء و نویسندگان میتوانند حتی مطابق به قواعد زبان، شب و روز ترکیبات تازه ای را بسازند، ولی چنین ترکیبات تا از حلقات خواص عبور نکرده و مورد پذیرش عوام قرار نگرفته اند، حیثیت لغات آن زبان را حاصل کرده نمیتوانند.

استاد فقید داکتر خسرو فرشیدورد، که استاد عظیم النظیر ادبیات در پوهنتون تهران بود و چل تا پنجاه سال عمر گرانبهای خود را در راه مطالعه دستور زبان به صورت عام و دستور زبان

فارسی و تحول و تطور آن در مرور قرون، به طور خاص، صرف کرد و شاید، هیچ یک از دانشمندان نامور این فن - نه در ایران و نه در افغانستان و تاجکستان - به پایه دانش وی درین عرصه برسد، بدین نتیجه رسیده است، که "دستور زبان" در واقع "ریاضی زبان" است.

ازین شرح بالنسبه مفصل نتیجه میگیریم، که اهل زبان - از باسواد گرفته تا بیسواد - در هنگام گپ زدن و سخن گفتن، قواعد گرامری را خود به خود و بدون آن که متوجه گردند، مُراعات مینمایند!!!

در هر زبان در واقع دو زبان داریم، یکی زبان ادبی و مکتوب و دیگر زبان محاوره و گفتار و خصوصاً زبان عوام یا زبان عامیانه. در ممالکی که سطح سواد پائین است، فرق بین زبان ادبی و زبان عامیانه بسیار زیاد است، اما حتی در ممالکی که نصاب بیسوادی بسیار کم و ناچیز و در حد صفر هم تقرب کرده باشد، فرقهائی بین زبان ادبی و شفاهی دیده میشود.

و در وطن عزیز خود ما، که اکثریت مطلق مردم را بیسوادان تشکیل میدهند، فرق بین زبان محاوره و زبان ادبی کلاً ملموس است، در حدی که بعضاً حتی قواعد دستوری هرکدام ازهم فرق میکند. درینجا به صورت نمونه چند فرق دستوری زبان محاوره - زبان عامیانه کابلی را در مقایسه با زبان ادبی، متبارز میسازم:

زبان گفتار و خصوصاً زبان عوام میکوشد کلمات و عبارات را حتی الامکان ساده، سهل الافاده و سهل التصریف بسازد؛ بدین قرار:

- مخفف سازی کلمات و عبارات در زبان گفتار و زبان عوام؛ مثلاً:

- "تانستن" که مخفف "توانستن" است و در همین هیئت در زبان قدمای نظم و نثر دری هم زیاد استعمال شده است؛ از بهر مثال در کلام منوچهری دامغانی - شاگرد وفادار عنصری بلخی و شاعر دربار مسعود غزنوی، مسعود اول - پسر محمود غزنوی - که فرموده:

او سخن گفت نتاند، چه گنه باید کرد
گنه آن زلف سیه دارد و آن چشم دژم

و یا

بلبلی کرد نتاند به دل مرده دلان
آنچه زلف بخم غالیه سای تو کند

و استاد عنصری بلخی در مدح یمین الدوله محمود غزنوی فرمود:

گرش بتانی دیدن، همه جهان است او
برین سخن هنر و فضل او بس است گوا

(هرسه شعر مأخوذ از مقاله "سرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" مؤرخ ۱۳ فبروری ۲۰۱۰ این درویش در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان") جهت سهولت خواننده ارجمند، ذیلاً لنک مقاله را می اندازم:

[http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/021310-KM-ba-Kohna-ye-Khod-Besaaz-ke-Nau-e-Deegaraan-Geraan-ast-22\[1\].pdf](http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/021310-KM-ba-Kohna-ye-Khod-Besaaz-ke-Nau-e-Deegaraan-Geraan-ast-22[1].pdf)

با وجودی که استعمال مصدر "تانستن" در زبان ادبی قدمات بسیار زیاد دیده شده و همین اکنون در زبان محاوره هم منحصرأ استعمال میگردد، زبان ادبی و زبان مکتوب از استعمال آن ننگ میکند؛ و این جای صدها افسوس است!!!

زبان محاوره و عامیانه ایرانیان "تانستن" را در هیئت "تونستن" وسیعاً و منحصرأ استعمال میکند، اما در آن سامان هم از استعمال آن در زبان ادبی - مکتوب، اباء ورزیده میشود.

- زبان محاوره و زبان عوام کابلی بعضاً کلمات و عبارات را مخفف ساخته استعمال میکند و مثال بارز آن کلمه "مَجْم" و "مَجْم" است، که مخفف جمله مکمل "من چه میدانم؟" میباشد و یا "خُدام" که مخفف جمله "خدا میداند" میباشد.

- زبان محاوره و عوام افعال معاون مستقبل را که از مصدر "خواستن" برخاسته و با افعال اصلی گردان میگردد، در هیئت متضاد زبان ادبی - مکتوب، به کار میبرد؛ بدین ترتیب که: در زبان ادبی مثلاً:

"خواهم رفت" و "خواهی خورد" و "خواهد آمد" و "خواهیم نوشت" و "خواهید رسید" و "خواهند کرد" استعمال میکنند؛ اما در زبان محاوره و عوام، شکل کلاً فرق میکند.

زبان محاوره "خواهد" را به شکل "خات" ساده ساخته، بعد آن را ثابت نگه داشته و همان را برای تمام صیغه ها استعمال کرده و در عوض فعل اصلی را گردان مینماید. بدین ترتیب مثالهای "ادبی - مکتوب" فوق در زبان "شفاهی - عوام" حالت ذیل را میگیرند:

"خات رفتیم" و "خات خوردی" و "خات آمد" و "خات نوشتیم" (نوشته خات کدیم) و "خات رسیدیم" (خات رسیدید) و "خات کردن" (خات کردند).

- استعمال "مصادر ترکیبی" به جای "مصادر بسیط" و "مصادر اصلی" هم در زبان محاوره و زبان عامیانه کابلی وسیعاً تداول دارد. مثلاً:

مصادر "نوشته کردن" و "خنده کردن" و "خَو کردن" (خواب کردن) و "خَو دادن" (خواب دادن) و "گریان کردن" و "کوشش کردن" و "بوی کردن" و "گوز زدن" و ... در عوض "نوشتن" و "خندیدن" و "خفتن" (خوابیدن) و "خواباندن" و "گریستن" و "کوشیدن" و "بوئیدن" و "گوزیدن" به خاطر سهولت عظیم در گردان و تصریف کردن است. چون در این حالت فقط چند مصدر معدود و مشهور از قبیل "کردن و دادن و زدن و ..." گردان میگردد، در حالی که در حالات بسیط، باید مصادر مختلف را با اشکال متفاوت و متمایزالتصریف آنها، گردان کرد، که بر اهل زبان مشکل مینماید!!! اگر فرصت و انگیزه ای دست داد، موضوع را مفصلتر خواهم شگافت.

زبان گفتار و عوام فارسی ایران مگر بیشتر "مصادر بسیط" را استعمال و گردان میکند.

(در قسمت بعدی به سؤال دوم جناب حکیمی خواهم پرداخت.)